

دادن هر چیز سر جای خودش حکایت می‌کند، طوری که وقتی می‌خوانی و نگاهش می‌کنی، آن کلمه دیگر خودش نیست، خود تازه‌ای یافته که اتکایش ساختار شعر است.

انتخاب عنوان مجموعه مثنی نور سرد مانند غراب‌های سفید بی‌دلیل نبوده و نیست. نور اگر نور باشد باید گرم باشد، چرا که گرما جزئی از وجود نور است، ما نور را با دو خاصیت «روشنی» و «گرما» می‌شناسیم. وقتی گرما را از نور بگیریم، چه می‌ماند؛ «هر نهالی که صبح کاشتیم / غروبش از ریشه برکند» مثل این که عشق را از زندگی بگیریم / فقط کار باقی است» همه چیز گرمایش را از دست خواهد داد. آیا در سرزمین قطبی «مثل همه / مثل همیشه» در انتظار برخاستن «مثنی نور سرد / از چشمه آبی» باشیم؟

در مجموعه مثنی نور سرد رویکرد موجد به عشق، مثل رویکرد یک منطق‌دان به شعر است، منتها منطق‌دانی که کار خویش وا گذاشته و با شعر به جست و جوی حقیقت برخاسته. شعرهای «مثنی نور سرد»، «شعری برای دیدن»، «سرود»، «می‌آید»، «عشق آری عشق»، «طلوع»، «از ماهیان پیرس»، «با به از من»، «وحدت» و... حکایت عاشقانه‌هایی است که موجد در دهه پنجم عمرش سروده است و برای من جالب است که در دو مجموعه قبل شعرهایش، رنگ عشق کم‌تر به چشم می‌خورد.

گونه دیگر شعرهای این مجموعه ادامه همان

فراموش می‌شوند» بخش اول شعر «به جای نامه» که نخستین شعر این مجموعه است، مرا به باغی می‌برد. اما چرا؟ انگار که خسته از انبوه چهره‌هایی که صبح تا شب پیش رویم قرار گرفته‌اند در جستجوی چیزی پا به این باغ نهاده‌ام. از کجا؟ لابد از شلوغی شهر، از شلوغی زندگی به این باغ رسیده‌ام تا همه چیز را از یاد ببرم. بند دوم شعر بازگشت است به همان شلوغی به همان زندگی پرازدحام، پر چهره: «و باز / انبوه چهره‌ها را می‌بینی / زیبا / عبوس / خشک» اما آنچه به این شعر جان می‌دهد و ما را مجبور می‌کند تا دوباره، از سر بخوانیمش، سه سطر پایانی است: «و این همه / در پشت چهره‌ای که نمی‌بینی / گم می‌شوند» باید دوباره شعر را از سر خواند تا همه آنچه را که به یکباره پنبه شده، چون خاطره دور و دردناکی به یاد آورد؛ آن باغ‌ها با درهای نیمه باز و گل‌های خیس‌شان یاریات می‌کنند که چهره‌ها را فراموش کنی، فراموش‌شان کنی تا چهره‌ای را که دیگر نمی‌بینی به یاد آری. به رغم تصاویر عینی و موجودیت مادی عناصری چون درها، باغ، گل‌های خیس، خیابان این شعر در پایشان کارکردی ذهنی را موجب می‌شود. شعری آرام، بی‌تکلف و عمیق. فکر نمی‌کنم بعد از خواندن این شعر بتوان از کابوس اینکه همه چیزها «در پشت چهره‌ای که نمی‌بینی / گم می‌شوند» رهایی یافت. برای من این «نمی‌بینی» یکی از دردناک‌ترین کارکردهای «نمی‌بینی» را یافته است و این از مهارت شاعر در قرار

از ضیاء موجد پیشتر دو مجموعه شعر بر آب‌های مرده مروارید (۱۳۵۴) و غراب‌های سفید (۱۳۷۰) انتشار یافته، و هر دو مجموعه مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. او شاعری است که کمتر به حضور در مطبوعات و محافل شعری تن می‌دهد اما شعرهایش بر نسل شاعران پس از خودش تأثیرگذار بوده است. برخی هم معتقدند تخصصیات موجد در منطق و اشتغال او به تدریس و تحقیق در این زمینه مانع از عنایت بیشتر او به شعر شده است. زبان موجد در دو مجموعه اول به رغم غلبه زبان حماسی بر شعر دهه ۵۰ و تا حدودی دهه ۶۰ بیش از هر چیز گرایش به سادگی داشت. همین زبان ساده و گرایش او به لحن زبان گفتار در نیمه اول دهه هفتاد مورد توجه قرار گرفت. با این همه او همچنان در خلوت خود به سرودن شعر می‌پردازد و شعر را دغدغه نخست ذهنش می‌داند. مثنی نور سرد که مجموعه شعرهای موجد در فاصله سال‌های ۷۰ تا پایان ۷۷ را در بر گرفته دلیلی است بر این مدعا.

«اینجا / درهای باغ / تا عصر نیمه باز است / پا می‌نهی به باغ / گل‌های خیس را می‌بینی / و چهره‌ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مثنی نور سرد

ضیاء موجد

انتشارات اکنون، چاپ اول، ۱۳۷۹

شعرهایی است که من آنها را شعرهای تفکربرانگیز می‌خوانم. شعرهایی که حکایت از اندیشه‌ورزی شاعر دارند؛ «و ناگهان» یکی از این شعرهاست: «هنوز / برای من روشن نیست / چگونه جایی ناگاه ماهیان / کنار یکدیگر جمع می‌شوند.» آیا شما هم رد «ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود»، رد چیستی وجود و زندگی را در این سطرها می‌بینید؟ «و ناگهان صیاد می‌رسد / و این تجمع را تور می‌کند / و تور / دوباره این برگرد یکدیگر جمع آمدن را / شکل می‌دهد» آیا ماهیان برای صید شدن گردهم جمع می‌شوند یا برای این که گرد یکدیگر جمع آمده باشند. ما ناگزیریم از آمدن، چرا که آمده‌ایم و یک عمر برای مردن باید صبر کنیم. ما و ماهیان و همه چیزهای دیگر مدام گرد یکدیگر جمع می‌آینم «و باز صیاد این ماهیان دیگر را / در تور دیگری جمع می‌کند»

«و تور در تور

و شکل

دریا

ماهی

تور

شکل»

در دو سوی ماهی دریاست و تور، بودن و نبودن و در نهایت هر دو شکل. آیا حقیقت، شکل است یا شکل حقیقت گویا فرقی نمی‌کند مهم این است: «و ناگهان یک ماهی / میان حیرت دریا / بال از دو پهلو در می‌آورد / و آب را / به یک به هم زدن چشم / گره به قلب

هوا می‌زند» و همین جسارت کافی است، جستجویی غریب، آیا ماهی به جست و جوی شناخت صیاد از آب پریده است بیرون، یا برای شناخت دریا، یا برای آن که «و آب را / به یک به هم زدن چشم» گره به قلب هوا بزند؟

چند شعر از شعرهای مثنوی نور سرد عنوان نیایش را بر خود دارند، شعرهایی که مرا به یاد مناجات خواجه عبدالله انصاری می‌اندازند، شاید به خاطر اینکه هر دو نیایش‌اند، اما این چند شعر می‌تواند بر جوهی از شعر امروز فارسی تأثیرگذار باشند؛ «خدایا / بادهای ناآرامت را به من فرو فرست / برگ‌های پاییزت را روحم را فروپوشانده‌اند / خداوند! / بارانهایت را بر من فروفرست / گردهای پاییزت را روحم را فرو پوشانده‌اند / ای خدای شادی / که روزهای آرام آفتابیت را دوست داشتم / که روزهای آرام آفتابیت را دوست دارم / خدایا / خداوند!»

و نکته آخر: شعرهای این مجموعه چه در به کارگیری زبان، فرم، ساخت و چه در شعریت از نقاط قوت قابل توجهی برخوردارند که می‌توان با چشم عیب یاب هم به آنها نگریست و ایراداتی گرفت، اما به نظرم جز بعضی شعرها که شاید با سلیقه شخصی من یا دیگری سازگار نباشد، انتشار این مجموعه شعر و بحث و بررسی بیشتر اشعار آن می‌تواند به شاعران در راه مدرسان باشد هرچند همواره در عرصه شعر بیراه هم کم نرفته‌اند.

بر بامهای آسمان

به کوشش سامیه بصیرمژدهی

انتشارات فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۷۹

بر بامهای آسمان گزیده‌ای است موضوعی از مثنوی معنوی که مؤلفی ناشناس در قرون گذشته آن را تألیف نموده است. تصحیح حاضر که با مثنوی نیکلسون مقابله شده، در ۷۸ باب تنظیم یافته که در هر باب ابیاتی در آن موضوع از نقاط مختلف مثنوی انتخاب و شرح شده است.

انتخاب به جای ابیات و نظم پیاپی آن که وحدتی محتوایی بدان بخشیده نشان‌دهنده تسلط مؤلف آن به مثنوی است و توضیحات لطیف و کوتاهی که در پای برخی ابیات آمده بر لطف و فایده این مجموعه افزوده است.

حمدباری، حج، صدق، عشق، فقر، تقوی، تفکر، توکل، قناعت، حسن خلق، ادب، حسد، دعا، عقل، قلب و مزمت نفس از جمله موضوعاتی است که در این گزیده بدانها اشاره شده است.

متر، سخنرانی زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب درباره مولانا جلال‌الدین و شمس تبریزی که در سال ۱۳۷۳ در امریکا بیان فرموده بودند، زینت بخش صفحات آغازین کتاب است. ایشان در سخنان خویش ضمن اشاره به ارتباط مولانا و شمس، بر ارتباط معنوی و عرفانی آن دو تأکید کرده‌اند. سماع و رابطه آن با فنای فی‌الحق، گسستن بند تعلقات مادی، جهان‌بینی مولوی، نحوه تعالیم شمس به مولانا، اوصاف و خصایص مولانا و وضعیت روحی او پس از غیبت شمس‌الدین و ارتباط تعالیم شمس با مبدأ‌الایی که آدمی از آن جداگشته از دیگر مباحثی است که در این مقدمه بیان شده‌اند.

توضیح

در گفتار «کارنامه نثر معاصر» که در شماره ۳۸ کتاب‌ماه ادبیات و فلسفه در صفحات ۴۱ و ۳۰ درج شده بود به دلیل اشتباه در صفحه‌بندی دو سطر از مقاله جافتاده است که بدین ترتیب اصلاح می‌گردد.
پس از سطر ششم از بند ۶ نوشته شود: سال ۱۳۱۵ سفر کوتاهی به ایران داشت... (ص ۳۲)
۷- نویسنده در صفحه ۴۸ نوشته‌اند: هدایت «در...»